

تو یکی از این اتاقای تاریکِ ذهن
به خودی نشسته که نمی خواهی بدونی هست
وقتی خوابی میاد بیرون آروم از پشت پلکت
نگاه می کنه با دقت به جسم خوابیده ت
جنس بدنش از سایه ست
رو گردنبدش به تیکه شکسته آینه ست در حال تابیدن
تا به کمی نزدیک میشه بهت می زنی غلت
انگار داری روتو می کنی به سمت تاریک تر

همه تو این قضیه ن
به خودی تو ذهن بقیه ن
انتخاب می کنن ببیننت یا که نه
ولی من تو تاریکی نشستم
خیره به آینه تو دستم از تیرگی سایه ها تنم سرد
تصویرم هم محو، نشستم منتظرتم
سایه ها رو سیاهن آینه ها مکمل هم
آینه مو میگیرم می زنم تنها به دل شب
که تو تاریکی وجودم بشه حل

این آینه همسنگر من تو این مبارزه ست
تصویرم معجون زهرآگین حس و حادثه ست
این آینه ست که می زنم به استنادش حرف
مهم ترین خلق انسان بعد از اختراع چرخ
با کلید این کلمه ها وا میشن قفلا
ذهن بزرگ می خواد تصمیم کبری
بین این همه رفیق و غریب و گمراه
ذهنتو پیدا کن تو اجتماع خودها

خودها



نادیده

بیهوشم از درد، میجوشه تو خونم میل به بودن
سلولم سرد، تنمو با سرما سوزوندن
تاریکی کورم کرد، اما تنهایی صبورم کرد
هم گس هم شور هم تلخن حرفام تا تو غیب بمونم
من ساکن شهر صدام، بی سهمم از اسم و صورت
می تابه از پنجره ماه روی جای شلاق رو شونه م
حتی اگه یک روزی بخوام که بیرون باشم نمی تونم
فرو رفتم و زمزمه هام همه فقط شدن اسباب کدورت
منم لذت بردم از این
رفتم روی اعصاب حکومت
قاضی و مردم تو کمین، قانون شده ابزار خشونت
از نیمه تاریک زمین می زنه بیرون چرک و عفونت
نادیده رو نادیده می گیرن
تا وقتی که می کنه تو ذهن سکونت

ولی حسم بهم میگه نادیده بمون
بذا فکر کنن موندی تو حاشیه به زور
این اتقا دورت پر حذف شده هان
حتی زنده موندنت هم کافیه بدون
اگه کسی اینورا ندیدنت
به این معنی نیست که مرده حقیقتت
به این معنی نیست کسی نمی گزه ککش
بعضی وقتا تنفست هم مقاومه
زنده بمونی بسه

یه روزی باز میشه میله ها
شاخک و بال می زنه بیرون از پيله ها
هرچند که دست نیافتیه رویا
اما حرکت جهت می خواد و ایده آل
ولی کم کم عوض میشه مسیرات
می زنی پرسه تو شب رها به زیر ماه
بدون شک تش لگد می کنی زیر پات
اونا که شکنجه ت کردن بی دفاع
نفس بکش
پاشو برگرد درد بودنو دوباره حس کن
پاشو نفس بکش، پاشو قد خم نکن
همه لحظه ها رو بشمر
پاشو نفس بکش
حتی اگه مجبوری به انتقام فکر کن
اگه نمی تونی بگذری ولش کن
فقط تو می تونی بشکنی طلسمو
پس پاشو نفس بکش
پاشو برگرد درد بودنو دوباره حس کن
پاشو نفس بکش
پاشو قد خم نکن همه لحظه ها رو بشمر
پاشو نفس بکش
حتی اگه مجبوری به انتقام فکر کن
اگه نمی تونی بگذری ولش کن
فقط تو می تونی بشکنی طلسمو
پاشو نفس بکش...



یه چیزی مرد اون روز توم، با فرضم از جامعه دشمن شدم
نه می تونم جلوی دهنمو بگیرم، نه می تونم راجع بش صحبت کنم
یه چیزی مرد اون روز توم که سرمای تنهایی تنمو سوزوند
اونوقت بود که دیدم نه می تونم ازش بترسم نه می تونم جرات کنم
یه چیزی مرد اون روز توم که کردم از ساقه سقوط
گندیدم توی باغ سکوت، گوشتمو خورد تا نه، حتی هسته هامو ربود
من هم درگیر شدم و کردم عبور، دادم هرچی کردن تو حلقمو قورت
شده سینه خیز میرم آگه جامعه پامو شکوند، آگه دستمو خوند
یه حس میگه بخون، بگو چی گذشت بهتون
بمون، بمون نذا همه بشن یه جور
به زور شده آدما رو بده تکون از تو، اما نده ضعف تو نشون
یه روز شاید تقی بخوره به توق، حسرت انتقامو نبری به گور
رخ روزگارو با خون کلمه بشور، اینو به کسی نگفته بودم ولی بدون
یه چیزی مرد اون روز توم
یه چیزی مرد اون روز توم
یه چیزی مرد اون روز توم
یه چیزی مرد اون روز توم هی

یه چیزی مُرد

همه تو جستجوی معنان
نمی خوان بپذیرن که فقط یه ذره ان تو ذرات
پی دلیلن که نمیرن امروزو بکنن فردا
یه سری بلند کنن وسط سرها، بقیه فقط گوش به فرمان
مرض ما لاعلاج به انتخاب نه واسه نبودن درمان
من واسه بردن جنگ بزرگتر حاضرم ببازم چند تا دعوا، گنده ام و طماع
تف به جامعه، تف به هنر، به شعر
کشتی ما نشسته کلابه گل
تو هم کافیه ببینی از این زاویه، محاله زندگیت دیگه مثل قبل بشه
کافیه یه بار بگی نه جای بله، تا ببینی چقدر زور داری جلو گله
شاید اونروز ممنون باشی ازم، که توت کشتم یه خود متوهم
یه چیزی مرد امروز توت، یه چیزی مرد امروز توت
یه چیزی مرد امروز توت، یه چیزی مرد اون روز توم هی

خون

ما ریز میدیدیم گنده رو
تا تغییر خواستیم بهمون گفتن تند نرو
که حفظ کنن سلطه رو
دامنه لیز شد تا بیخیال شیم قله رو
کلمه رو از معنی تهی کردن
عقیق کردن جمله رو
با شیر گفتار خر می کردن گره رو
بش یاد میدادن اخم صورت های مهربون ضربه خورده رو
بزرگ که می شد قورت می داد خوک درسته رو
حق می خورد میشد تپل تر و درشت تر و
من لال نمی میرم تا بشم از بند فکرت آزاد
بیام از پشت پلکت بیرون
تا بشم نقض ادعاهات
نیاز ندارم حتی
باشم تو متن اتفاقات
آوازم کافیه تا بکنم ملک فکرو آباد
از دور انگار یه لکه کم نور
می زنه سو سو می کشه تم تو، تو
پاک می کنم صورتتمو از چرک از اندوه
از این سیاهی ملعون
می سازم قافیه و مضمون
آینه مو میگیرم رو به نور
خودمو می کشم بیرون از

خون

می پاشه تو صورت هر روز
می چکه پایین از ابروم
زمین خون می کنه گریه

خون

پریم از نفرت و اندوه
وسط میدون اسب خشممون می کشه شیهه

ما با کل بنا مشکل داشتیم زدیم به بن
نه با بره ها چریدیم نه خوردیم فریب گرگ
نوشتیم واسه روشنایی و نسیم صلح
واسه هرکی خودی بود و به مرور غریبه شد
دهنامون بسته نمودند با نرم و با زور و قفل
وزیر فشار عرف دلمون هرچی خواست گفت
جلوی ریز و درشت
شوخی یا جدی و خشک
از اشکامون آب شرب گرفتیم هرکی خواست خورد
گردنم درد گرفت انقدر اومدم سربلند بیرون
دیگه گول نمی خورم من بعد
بالا آوردم هر چی بود
اکثریت همه هم شکلن
لعنت به فرهنگ جمعیتون
دل میشکونن و می خورن مغز
گند می زنن و نمی شن پشیمون
از دوست یه نشون بده بهمون زود
دشمن فراوون اطرافمون
خون میچکه از دندان
کو انگیزه و آرزو؟ تو جنگیم هر روز
جون میدیم ساکت و مرموز
خنجر تو کمر، توی پهلو
ول و بی ملت و علت و معلول

خون

می پاشه تو صورت هر روز
می چکه پایین از ابروم
زمین خون می کنه گریه

خون

پریم از نفرت و اندوه
وسط میدون اسب خشممون می کشه شیهه

سایه

من بی نیاز از افشای پشت پرده هام
چون حقیقت تو سکوت عمیق درّه هاست
من میگم از این به بعد مرز من و شما کجاست
نعره تنها راه گفتگو با درنده هاست
خسته ام از این لعنتی
از دنیای صنعتی
خسته ام از فرو شدن لای چرخ دنده هاش
از خودی و اجنبی
از زمان و از زمین
خسته ام از این که باشم جز شرمنده هاش
از راه کردنم به در
از در کردنم برون
فریاد هی زدن بلند
نرفت در سرم فرو
خورشید مونده پشت ابر
تا نش، تا دم غروب
سایه های رو سیاهو جمع کردم زود تو یک گروه
گفتم که ما بی بدن کلانداریم وجود
به ازای هر سایه یک جسد هست اگه کنیم این خاک و زیر و رو
با لبه تیز آینه هاتون
بشکافید دونه دونه خوگ
تنها بدن مشروع
تنها بدن موجود

کمک کنین

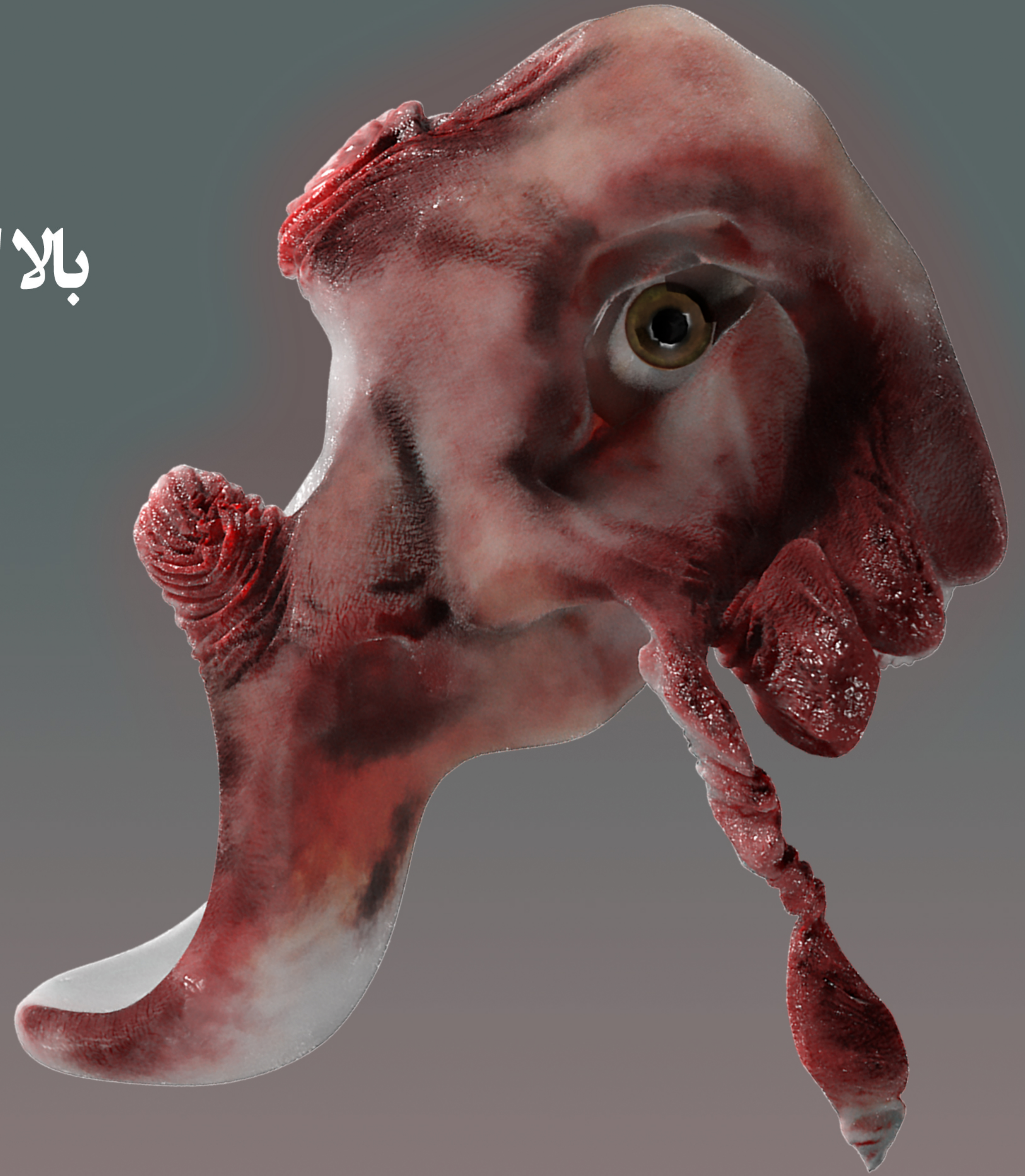
کمک کنین من کشتم همه رو
از نظرها پنهان شدیم همه تو این بدنا
پیدام کنین هم برمیگردم گم میشم از نو
من برمیگردم برمیگردم گم میشم از نو

صبح زود آفتاب درومد از پشت کوه
دیدم تیکه تیکه افتاده رو زمین گوشت خوگ
بوی باروت آسمون مه آلود
پوکه پوکه گلوله ها رو زمین
رو آینه ها قطره های خون
خس و خاشاک خاک و خل
عنکبوتا در حال خوردن زنبورا رو گل
هرچی نور رخنه کرد این سیاهی تاب آورد
هرچی گور شد بکن
هر چقدر شد توش جا بکن
هر چقدر شد توش جا بکن
من داشتم گورو می کردم دیدم به چیزی زیرزمینه
جسد خوگ اعظم پاره شده از وسط سینه
منم دنبال تن می گشتم
رفتم توش کسی نبینه
از این رو سیاهی خسته ام
می پوشم هر چی تو تنم میره
دیدم تنم جا میشه، جفت دستام داره پا میشه
کله شو پوشیدم و دیدم چشمام داره بینا میشه
توش پنهان کردم هستی مو
فراموش کردم همه چیمو
رو به پا می چرخم
می رقصم می خونم بلند اینو

کمک کنین

کمک کنین من کشتم همه رو
از نظرها پنهان شدیم همه تو این بدنا
پیدام کنین هم برمیگردم گم میشم از نو
من برمیگردم برمیگردم گم میشم از نو

بالا افتادن



خرجین چرم رو الاغ کور
مردم مرعوب پادشاه زور
محفظه تنگه

و تعدادمون زیاده

نمونده بینمون حتی جای مو

همه روییدن از خاک و خون

کسی وصل نیست به جایی تو آسمون

علف هرزه که می پیچه به ساقمون

و کند شده دیگه قیچی باغبون

بین همه ترسیدن

منم ترسیدم ولی کنجاوم

می خواستم ترسامو طعمه کنم

ببینم چی می چسبه ته قلابم

صیدم سنگین بود منو کشید تو

منم شل کردم و افتادم

من تا وقتی می ترسم هستم

من تا وقتی می ترسم آزادم

من تا وقتی می ترسم آزادم

آینه مو برعکس میگیرم، دنیا رو تو دستم می بینم

کوه ها دره های آسمونن، درختا آویزونن

من دارم بالا می افتم، من دارم بالا می افتم

زمانو پیش میرم مکانو برمی گردم

می بینم مردممو فاسد میشن می گندن

همه تو جاشونن تکرار باباهاشونن

هرچیزی غیر این بودن اونا رو درک می کردم

من دارم بالا می افتم

من دارم بالا می افتم

صاعقه جوونه زد زمین ابر شد

آینه مو چرخوندم بارون تگرگ شد

چه شنا نابلدایی تن به آب زدن

تو اشکی که تو چشای زمین جمع شد

من دارم بالا می افتم

من دارم بالا می افتم

من دارم بالا می افتم

من دارم بالا می افتم

من از ترس نترسیدم، از ترس انگیزه میگیرم اصن

با من از واهمه هات حرف نزن

بترس از هر چیزی که به سمتش میری

که این ترس نیست که تورو داره می کشه عقب

نه من گم کردم مرز سیستم و آدما رو

ذهنتو بگرد پیدا می کنی مارو

چون ما همه مون تهش به فکر منفعتیم پس

باید بریزیم تو خودمون ببندیم دهنا رو

تو هم وانمود کن به هر چیزی که نیستی

منم وانمود می کنم که باورت کردم

اقلا اینجوری یه جایی تو ذهن هم داریم

پشت وپتربنی که ساختیم از دروغ و فرهنگ

اما له له می زنن همه تو سطح شهر

واسه یه مدرک، یه نشونه، یه دونه سند

که بفهمن کی ان و کجان و چی فکر می کنن قلبا

راجع به هر چی که نمی فهمن

منم فکرامو کردم رفتن دورامو زدم

حرفمو می زنم بعدم میرم تهش به درک

اگه نمی ترسی بدون داری میری سمت غلط

اگه نمی ترسی بدون داری میری سمت غلط



آینه

آینه به من بگو بازی دست کیه اینبار؟
دشمنام کیان؟

ضربه به کی زدم از من شدن بیزار؟
آینه به من بگو اینبار پرووندم تو کدوم آستین مار؟
رو سینه دیوار کی قاب عکس و کی پنجره می خواد؟
آینه به من بگو اینبار از دوستانم کیو بندازم دور؟
کیو نشناختم خوب؟ کجا سر خوردم؟

کی میسازه از کاهم کوه؟
از آهم روح می بخشم، از نگاهم نور
دلو می زنم به دریا توش میندازم تور
جای اینکه بخوام باشم این یا باشم اون
دنیا می سازم تو می کاستی و کمبود
با شکوه تر از بابل نمرو
می زنم با نیش افعی زهر زنبور
شیرین شده عقلم تو عمق بکر کنده
نمی کنه ولم این فکره هر روز
که چجوری بشم تو چهره معلوم

وجودمو قرض می گیرم از فردا
تنمو گم می کنم وسط تنها
اگه سرم به تنم نیارزه حتی
رها میشم و میرم تو امنیت شب راه
خسته ام از ولی و اگر و اما
خسته ام از معلم و دلکک و مداح
از رهبر و رئیس و اون مردک حراف
از پول و زور و دروغ و دوز و دغل و دلال
جیغ گفتار و غرش خوگ
پیر محل و موعظه گو، روضه بخون
فقط کود بخور غنچه بمون
صاحب تو دیدی دم بتکون گنده بمون

شهر پره
پر ظاهر خوب
بابا طاهر لخت تو حافظمون
آینه به من بگو بگو واضح بگو
چجوری می مونه به نام نکو؟ ها؟

از خود بشو بیخود
قلب و مغزتو یکی کن
خوگ باشو زندگی کن یا زیر پا بمیر

نه این آینه من نی
بگو کی بوده صاحب قبلیت
باید شهرو خبر کرد
باید از همه گیر شدن این حادثه ترسید
نه من نمی تونم محو بشم از دید
نمی شه هی از یه بدن برم بعدی
فقط می خوام بشم تو پوست خودم پیر
تو خودم باشم و با خودم درگیر
اقلایه چیز تازه بگو
فقط ساده و رک و اندازه بگو
اگه فرض من غلطه از ذهن بشر
اگه واست معنا نمی سازه بگو
ولی نخواه ازم برم تو قالب خوگ
نخواه تبدیل بشم به کاسب خون
اگه رمز جاودانگی آینه نمی خوام اصن ازم بمونه نام نکو
خب؟

از خود بشو بیخود
قلب و مغزتو یکی کن
خوگ باشو زندگی کن یا زیر پا بمیر



پیدا

چی ام؟ کجام؟
چی میخوام از کی؟
واسه زخمام کیو بکنم تنبیه؟
بین خودا کیه خود اصلی
که همیشه حل تو خرد جمعی؟
بقیه از دم تهی و فرعی
همه چی تقلبی و کمی
همه تفننی و سطحی
هر چی که هستی رو می کنی مخفی
یه کم از اون
یه کمی از این
یه کم از مارکس، یه کم از تختی
یه کم هم اینترنتی تحقیق
تو از اساس خودتو بستی
یه کم هم اعتماد به نفس قرضی
که بگی توام می تونی می فهمی
که نه خیلی تنها بشی بترسی
نه خیلی احساس کنی تو جمعی

فهمیدم خواسته هام ساده ان و کم
به هر چی نمی خوام هم می رسم
می کنم بذرمو تو سرت سبز
می برم زرنگارو زیر ضرب
همه تو کاسه ت می دارن تش
ببین کی میاره از دلت در
میشه تو بغلت گرم
ببین کی بت میده راه حل بهتر
شکسته آینه ها رو گردنبد
همه سایه ها گمن محون
باید نیمه ها را کشف کرد
بعد گذاشت تیکه ها رو بقل هم
بدون حدس و فرض و سرخ

پس خودتو، خودتو، خودتو
خودتو خودتو پیدا کن
نور از دل عالم رفت
انگار که شرابیم از جامم رفت
خرناسه ی خوکه زمانو کشیدم و رنگ از نگاهم رفت
همه پیدا شدن از ترس
ولی گم شدن تلخه و لذت بخش
همه اش قصه ست تش
همه گیجن و می پیچن به پروپات
میخوان از نصفه ت سهم
خورد موج امیدم به سنگای ساحل جهل عموم
رفته افق فکرم تو حلق غروب
هجرت کرد شعرم از شهر حروف
حس رفته از تنم و قلمم
تاج طلارو کله م و شاهم تو شهر دروغ
همه قلب و عروقم پر مکر زمانه و
نبضم طبل جنگ درون و برون

ولی آهم میگیره ماهو
راه میرم رو خوکههای زیر پامو
پا نگیرمم پا میشم میرم راهو
کافیه خوردم همه زمینامو
پشیمون کردم بالاسریامو
می بخشم نقصامو بدیامو
می بخشم همه ناتنی هامو
منو نگاه کن خود و پیدا کن

منو نگاه
منو نگاه کن خود و پیدا کن
منو نگاه، منو نگاه
منو نگاه کن خود و پیدا کن

بی رخ

ببین پوچه، خنده داره
تهشم می میری میری ردّ کارت
میهمه، معما، پیچیدگیش می کنه لت و پارت
سرسخته، بی رحمه
فریبنده ست، خوش خط و خاله
اما وسیعه و بی سقفه آگه بیرون بیای از حصار
چه تو فقر مطلق چه شهرو مالک
چه بی خدا چه معتقد به خالق
چه شبیه عامه تو فهم غالب
چه منحصر به فرد و جالب
چه بالغ چه نادون چه عالم
می میری، هم خودت هم بستگانت
مامانت بابات، هرکی که باهاته
عشقت، دوستت، کس و کارت
ای وای!

از جلو از دور یکی باش حرف بزن پر منظور
با ما باش یاغی و قد، راوی خود
پر و محکم و مغرور
از زیر ریشه بده آگه می برن تورو از رو
خارج از مد مرسوم و زندگی معمول
خیره شو نوی خورشید بگیر تاریکیو از نور
بشنو از من بی رخ، بشنو از من مهجور
یکه مجنون آزاد بهتره از صد عاقل مجبور
آزادیتو نفروش
آزادیتو نفروش
آزادیتو نفروش
نه به قیمت چهره
نه قیمت خون
نگیر از کسی دیگه دستور خوب؟

ببین!
می میری می میری می میری می میری می میری می میری زود
خب؟
یه جووری زندگی کن انگار قرار نی ببینی طلوع بعدو
ببین چی میکنه حالتو خوب؟ ها؟
بکن اون کارو
می میری می میری زود

خسته ام از بس که دورو ورو جلوترو دیدم
تصویر بزرگترو دیدم، نمای رو قله رو دیدم
فقط می خوام حل شم
همین جایی که هستم بی درد سرو بی غم
همه می خوان جمع شن
زیر نماد و پرچم
دور همو بی مغز
اما من تکم و تک رنگ
فرو می رم تا گردن تو سیاهی شهرم
آینه م هم تو دستم تا خودمو بفهمم
ترجیح میدم تو انزوا بمیرم تش
تا بیخود و معلق
نمی خوام و نمی تونم بذارم
یه صورت دیگه جا خوش کنه رو کله م
پس

ببین!
می میری می میری می میری می میری می میری می میری زود
خب؟
یه جووری زندگی کن انگار قرار نی ببینی طلوع بعدو
ببین چی میکنه حالتو خوب؟ ها؟ بکن اون کارو
می میری می میری زود

سوسو

مرگ حقه، حق با مانه
هم حق با مانه هم باطل
اونی که هاره همیشه قانع لای جوابای متداول
اون می فهمه باید خوب بجنکه تا باقی بمونه عامل
ولی تش یه تیکه ست تو پازل
نمیشه کل تصویرو بسازه

درد و کینه ست و غم تو سینه
عفونت تو ریشه ست و ساقه
هرچی نسخه ست و همه پیچیدن
و چیزی نکرد افاقه
همه ناکس، همه ساکت
همه چاپلوس و چاکر
دیگه باید گل گرفت
کلش چرکه و کل این بدن ناقل
اما می بینه اون دور
ته جاده میزنه یه نوری سوسو
آینه ها سایه ها رو می کشن اون تو
و هرکی که رفت تو تا تهش توش موند
از بس پیچیده شده گره ها کور
می خوره زالوی زمونه از دل ما خون
میشه پوستش مور مور
برگشت دید کسی نبود جز منو بقیه مون
یه مشت خوگ زورگو

مونده بین دوراهی سایه ها و نور
دیگه باید انداخت آینه ها رو دور
واسه آخرین بار آینه رو گرفت بالا
تصویرشو باز کرد یه بار دیگه مرور
دید سیاهی شده زیر فشار نرم و عرف
برگشت رو به ما، آینه شو گرفت بالا و رو به هممون گفت:

سیاهی سرنوشت نیست واسه اونی که پی دلیله
ولی گله ام از اینه
چرا کسی نی دیگه که تاریکیمو بپذیره
ما که نزدیم کلا به صورت نقاب
اما حقیقت شفاف شد به قیمت کدورت ما
کی جوابگونه ها؟
لعنت به مکر گرگا، لعنت به سکوت بره ها
کی میاد بعد ما که بزنه یه ذره تلنگر به کله ها
منم که نشکوندم قوانینو هیچ جا
این قوانین بودن که منو گذاشتن زیر پا
آروم و بی صدا، بی دفاع
کی دیگه کی دیگه از سیاهی و غم و پوچی میگه؟
تکلیف همدردی چی میشه؟
ناراحت باشی می مونه کی پیشته؟
بعدشم دیگه خیلی نمی کشه طول که
همه بگن سیاهی دروغه
بگن همه چی خوبه
غریبه میشی تو با حسی که توته
تنها...



غیر اینه مگه؟



نه توی جنگم من نه توی صلح بات
من فقط تو خودم بودن اکثر اوقات
نمی خواستم اینو بگم ولی خب ما
جفتمون راحت میشیم اگه بکنم رسوات
ببین فقط میشه شکافمون زیاد
تا وقتی که نپذیریم مشکلامون چیاس
انگار من نه خیارم و تو سر پیاز
نمی دونم چرا ولی به هم داریم نیاز
ما با لغت می زنیم و اونا زدن با لگد
اما جنگ جنگه چه با پا چه با دهن
اما ضربه ضربه ست چه به روان چه به بدن
فقط یه ذره خشم لازمه و یه دونه هدف
منم هر جا تونستم صدمه زدم
ولی بعضی وقتا باید بکشی عقب
تا ببینی زندگی چی میذاره توی صفحه ت
تا تکیه بدی و تماشا کنی فقط

من و تو هم شاید فکر کردیم خالق این قصه هاییم
ولی تش ما هم میریم از بین
یه جایی زیر پای یکی وسط این ازدهامیم
بعضی وقتا باید نجاتت
اینجا کسی به فکر ما نی
بعضی وقتا باید کنار کشید
باید کنار بکشی تا حس شه جای خالیت
غیر اینه مگه؟

من بهت گفتم رشد سهم اوننه که همیشه شعورش بچربه به اصولش
چون راه خیلی سخته، مقصدم خیلی دوره
همه چی باب میل ما نی
بعضی وقتا قورت میدی فقط اشتهاات کوره
شاید همه دستاورداات اتفاق بوده
واسه اینکه بهشون کنی افتخار زوده
بذا نقصات ویژگیت باشه
بگو اشتباهت خوبه
همه ش چشات تو چشمه ولی انگار نیست حواست
کل فکر و ذکرت اینه باید چی باشه جوابت
خوشحال اون نیست که اندوهو نچشیده
خوشحال اوننه که با کل احساساتش تو تماسه
با خودت حرف بزنی به خودت جواب بده
تو بپذیری یا نه چیزی به من نمی ماسه
من فقط نیمه توام تو یه تصویر دیگه
که این جامعه ندیده
فقط چون نمی خواسته

من و تو هم شاید فکر کردیم خالق این قصه هاییم
ولی تش ما هم میریم از بین
یه جایی زیر پای یکی وسط این ازدهامیم
بعضی وقتا باید نجاتت
اینجا کسی به فکر ما نی
بعضی وقتا باید کنار کشید
باید کنار بکشی تا حس شه جای خالیت
غیر اینه مگه؟

مدرسه خوکها

کف دستمو وا می کنم می بینم آینه مو هزار دفعه
میگه بهم روم سیاه ست
لبه هام تیزه توی مشتت فشار نده
تو امیدت به سایه نه
همه داراییت جسارته
پشتت تا نورت کافیه
خسته ام ولی از قضاوتت
نه نگاهم به ساعتت نه نقابم به رخ
من از اونام که جلوت رامم بشه می ترسی از اطاعتش
بی شرمم و موندم توت
درنمیام از خجالتت
هم ماتم هم میهوت رها شده تو اسارتت
آروم میام از پشت پلکت بیرون می بینم بدنت خوابه
می بینم ذهنتو پر اتاقه
من توی یکی از اتاقا جامه
بعضیا درشون قفله
بعضیا بازه کامل
اولین باره که می بینم من نیستم تنها سایه
نه من نیستم تنها سایه

می بینم خون ها روزهاست که می چکن از ابروها
کسی دیگه به فکر سایه ها نی تو مدرسه خوکها
کلی صورت پر از کدورت تو اجتماع ترسوها
همه جور و ناجورها پشت نرم ها و دستورها
همه هم اسیرن هم رها، همه هم دردن همه دوا

خوکها میان دنیا کور و کوچیک
پول می خورن و میذارن نونو تو جیب
به نظرت اینا می بینن شعورو تو چی؟
می خرن غرور تو قوطی
پشت ویتربن تو بوتیک
همه واردن تو یه ورودی
همه یکدست میشن تو روتین
پشت پلکا قل میخورن و میان بیرون از دهنا گروهی
ولی سایه ها یاغی ذهنان
تو یه اتاق تنها تو زندان
حتی آینه ها تصویرشونو انعکاس نمیدن انگار
همه بی جنگ و انتقامن
توی دستشون آینه ها سلاحن
میزنن تو صورت هم
تا سیاهی نگیره حتی رنگ چهره ها رم

می زنن
خونها روزهاست که می چکن از ابروها
کسی دیگه به فکر سایه ها نی تو مدرسه خوکها
کلی صورت پر از کدورت تو اجتماع ترسوها
همه جور و ناجورها پشت نرم ها و دستورها
خونها روزهاست که می چکن از ابروها
کسی دیگه به فکر سایه ها نی تو مدرسه خوکها
کلی صورت پر از کدورت تو اجتماع ترسوها
همه جور و ناجورها پشت نرم ها و دستورها

همه هم اسیرن هم رها
همه هم دردن هم دوا
همه هم اصلن هم ادا
همه هم وصلن هم سوا
همه هم اسیرن هم رها
همه هم دردن هم دوا
همه هم اصلن هم ادا
همه هم وصلن هم سوا
همه هم اسیرن هم رها
همه هم دردن هم دوا
همه هم اصلن هم ادا
همه هم وصلن هم سوا

همه شون میشن تش غذا
همه تون میشید تش غذا
همه مون میشیم تش غذا
همه مون میشیم تش غذا

همه مون میشیم تش غذا



خودها

شعر و اجرا: بهرام نورائی
آهنگسازان: اشکان موسوی،
پیماندار، نسا آزادی خواه
میکس و مسترینگ: اشکان موسوی
ویژوال آرتیست: عرفان عشوریون،
کارگردان هنری: ستاره ملک زاده
تاریخ انتشار: بیست و چهارم
فروردین هزار و چهارصد و دو
کاری از شکل پيله

